

(تصنیف‌واره)



۱۶۰

زمانه با تیغِ غم، کشیده بر دل چاکی
پیا نشینیم ای دوست، به قهوه و.....
به من گشایی رازی، به تو بگویم دردی
بهم زنی تا چشمی، نمانده از ما خاکی
تهی نکرده جامت، به سر نبرده کامت،
قلم کشد بر نامت، زمانه با بی باکی
بده به دستم می را، شراب مُلکِ ری را،
که خود نبینم در ری، نه تاکبان نه تاکی
ازین غم جان سوزم، رها نسازد یکدم،
نه شکوه و نه شیون، نه باده و.....
روانه باران نم‌نم، گرفته جانم از غم،
بها نه کردم شعری، به دیده نمناکی